

بررسی انتقادی مدل پلورالیسم دینی جان هیک

دکتر امیرعباس علیزمانی^۱، مرجان نوری^{۲*}

^۱ استادیار دانشگاه تهران، ^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۳۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۸/۱۱/۲۱)

چکیده

فرضیه پلورالیسم دینی جان هیک تلاشی است که وی از درون سنت مسیحی برای تبیین رابطه مسیحیت با دیگر ادیان جهان صورت داده است. ادعای اصلی هیک آن است که همه ادیان از ارزش معرفتی یکسانی برخوردارند و همه آنها در راهنمایی پیروانشان به سمت رستگاری نهایی موفق عمل می‌کنند. هیک برای تبیین و توجیه ادعای خود ابتدا باید در مقابل ناواقع‌گروان از واقع‌گروی گزاره‌های دینی حمایت، و سپس در مقابل شمول‌گروان و انحصارگروان از تفسیر پلورالیستی مسئله تنوع ادیان دفاع کند. اما به نظر می‌رسد که مدل پلورالیسم دینی هیک دچار تعارضات درونی بسیاری است که بیان آنها هدف اصلی این مقاله است. به این منظور، به بیان سه دسته از انتقادات وارد بر این مدل اشاره خواهد شد: نخست انتقاداتی که به ناکثرت‌گروانه بودن این مدل اشاره دارند، دوم انتقاداتی که به عدم امکان پذیرش این مدل در سنت مسیحی می‌پردازند، و سوم انتقاداتی که از ناکارآمدی این مدل در دستیابی به اهداف از پیش مشخص شده پرده برمی‌دارند.

کلیدواژه‌ها: پلورالیسم دینی، مدل نوکانتی، ناواقع‌گروی، تجربه دینی، دعاوی صدق، سنت مسیحی

طرح مسئله

در برابر مسئله تنوع ادیان تبیین‌های متفاوتی با تقریرهایی مختلف مطرح شده است (انحصارگروی، شمول‌گروی، پلورالیسم). در این میان پلورالیسم به روایت جان هیک از نظریات پرمناقشه چند دهه اخیر بوده است. ادعای اصلی هیک آن است که همه ادیان از ارزش معرفتی یکسانی برخوردارند و در همه آنها تحول وجود انسانی از خودمحوری

به حقیقت محوری به وقوع می‌پیوندد. این مدل ریشه در معرفت‌شناسی خاص هیک دارد که بر پایه آن تجربه دینی از منابع اصلی و موثق در حوزه معرفت دینی است. به عقیده هیک^۱: «یک تجربه دینی درخشان فرد را سزاوار داشتن علم به وجود خداوند می‌کند... فرد مطمئن است که خداوند وجود دارد، و تجربه او از حضور خداوند دلیل خوب و قانع‌کننده‌ای برای این اطمینان است» (Faith and Knowledge, 179).

هیک در معرفت‌شناسی تجربه‌محور خود بر اهمیت چند مسئله تأکید دارد. این موارد که بر نگاه او به مسئله تنوع ادیان اثرگذار بوده‌اند و مولفه‌های اصلی معرفت‌شناسی او به حساب می‌آیند عبارت‌اند از:

۱- ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به لحاظ دینی مبهم است، یعنی می‌توان این جهان را هم به صورت دینی و هم به صورت طبیعت‌گروانه تفسیر کرد (Philosophy of Religion, 71). براهین عقلی - چه خداپاوارانه، چه ناخداپاوارانه - ناسودمندند و توجه اصلی را باید به سمت تجربه دینی معطوف کرد.

۲- معرفت ما نسبت به خداوند از طریق فعل تفسیری ما میسر می‌گردد که ما این تفسیر را در جهانی که به لحاظ دینی مبهم است، به صورت آزادانه و داوطلبانه انجام می‌دهیم. هیک معتقد است که همه انواع معرفت در ذات خود مشتمل بر عنصر تفسیرند. او با استفاده از اصطلاح ویتگنشتاین، «دیدن به عنوان»^۲، و توسیع آن در اصطلاح «تجربه کردن به عنوان»^۳ بیان می‌دارد که در همه تجربیات بشری به صورت اجتناب‌ناپذیری، عامل تفسیری وجود دارد (Faith and Knowledge, 167-80).

۳- هدف خداوند از خلق جهان به صورت کنونی (جهانی مبهم به لحاظ دینی) آن است که انسان به عنوان مخلوقی متناهی بتواند نسبت به او با آگاهی و آزادانه واکنش نشان دهد. طبق نظر هیک، وجود جهانی که به لحاظ دینی مبهم باشد پیش شرط ایمان اختیاری انسان است. اگر قرار باشد که انسان بخواهد آزادانه ایمان را برگزیند، خداوند باید خود را در یک فاصله معرفتی نسبت به او قرار دهد تا اجبار و الزامی که در پذیرش امور فیزیکی وجود دارد از بین برود و انسان بتواند آزادانه نگاه دینی به جهان را برگزیند. «اگر خداوند خود را به صورتی قهرآمیز برای ما مکشوف سازد، همان‌گونه که جهان مادی

1. Hick

2. Seeing as

3. Experiencing as

خود را برای ما آشکار می‌کند، در این صورت آزادی و مسئولیت انسان نابود می‌شد» (Ibid, 210).

هیک در مواجهه با مسئله تنوع ادیان جهان، مبانی معرفت‌شناسی دینی خود را در مورد دیگر ادیان نیز مورد استفاده قرار می‌دهد. به نظر وی، همان براهینی که برای اثبات حقانیت دین مسیحی اقامه می‌شوند، می‌توانند توسط پیروان دیگر ادیان نیز مورد استفاده قرار گیرند، و همان‌طور که تجربه دینی برای ایمان مسیحی مبنای مستحکمی در نظر گرفته می‌شود می‌توان ادعا کرد که تجارب دینی شکل گرفته در دیگر سنت‌های دینی نیز توجیه مناسبی برای ادیان خود فراهم می‌آورند. به نظر وی، «انواع مختلف تجربه دینی را، که به پیدایش ادیان مختلف در جهان انجامیده است، باید به صورت تجربه‌هایی از جنبه‌های گوناگون بسیار غنی و پیچیده الهیت حقیقی درک کرد... ما می‌توانیم الهیت حقیقی را پیش‌فرض خود قرار دهیم که ادیان مختلف جهان معارف و تجارب جزئی و متفاوتی از او را به تصویر می‌کشند»

(*Arguments for The Existence of God*, 119 – 120)

به‌طور کلی، راه‌حل هیک در مواجهه با واقعیت وجود تکثری از ادیان این‌گونه است که او ابتدا قصد دارد در مقابل چالش‌های طبیعت‌گروان از واقع‌گروی^۱ دینی دفاع کند و سپس در مقابل دیدگاه‌های انحصارگروانه و شمول‌گروانه به دفاع از پلورالیسم دینی بپردازد.

هیک در توصیف واقع‌گروی مد نظر خود چنین می‌گوید: «دیدگاهی که در آن دیدگاه متعلقات باور دینی مستقل از تجربه بشری ما وجود دارند، زیرا هر سنت دینی به چیزی (به معنای عام کلمه) فراتر یا عمیق‌تر اشاره می‌کند و به زندگی ما معنا و ارزش می‌دهد» (*An Interpretation of Religion*, 172). البته منظور هیک به هیچ وجه ترویج نوعی واقع‌گروی خام نیست، بلکه او به واقع‌گروی انتقادی معتقد است و برای ذهنیت نیز جایی را در نظر می‌گیرد و می‌توان گفت یکی از دلایل گرایش وی به معرفت‌شناسی کانت همین امر بوده است.

هیک پس از دفاع از واقع‌گروی دینی در مواجهه با مسئله تنوع ادیان، تفسیر پلورالیستی را برمی‌گزیند که بر اساس آن «تحول و تبدل وجود انسانی از خودمحوری

به حقیقت‌محوری^۱ به طرق گوناگون در درون همه سنت‌های دینی بزرگ عالم صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، تنها یک راه و شیوه رستگاری وجود ندارد، بلکه راه‌های متعدّد و متکثّری در این زمینه وجود دارد» (31, *Problems of Religious Pluralism*). بر طبق کثرت‌گروی دینی هیک، خدایان مورد پرستش در ادیان جلوه‌هایی مختلف از یک حقیقت الوهی‌اند و همه ادیان در واکنش و پاسخ‌گویی به این حقیقت واحد شکل گرفته‌اند. به این ترتیب، آموزه‌ها و اصولی که موجب تنازع در بین ادیان می‌شوند حقیقی نیستند و جنبه عارضی و پدیداری پیدا می‌کنند.

به نظر بسیاری از متفکران، مهم‌ترین چالش پیش‌روی پلورالیسم دینی مسئله تصوّرات متعارض از الوهیت در ادیان گوناگون است. این مسئله را به صورت خلاصه می‌توان اینگونه تقریر کرد: اگر همه ادیان به لحاظ حقیقت دینی و فواید نجات‌شناختی کمابیش یکسان عمل می‌کنند، در این صورت چگونه می‌توان تصوّرات مختلف و حتّی متعارض آن‌ها از الوهیت را تبیین کرد؟

در این‌جا صحبت از آن است که چگونه می‌توان همه تصوّرات متفاوت و حتّی متعارض ادیان از الوهیت را صادق انگاشت و برای همه آنها ارزش معرفتی یکسانی در نظر گرفت. هیک برای پاسخ‌گویی به این مشکل به سراغ طراح‌ی مدلی رفت که توانایی توضیح و تبیین فرضیه پلورالیستی او را داشته باشد. به این منظور، او با وام‌گیری مفاهیم نومن و فنومن از فلسفه کانتی و با استفاده از تمایز این دو قلمرو در حوزه تجربه دینی به سراغ یکی از پیچیده‌ترین مسائل مطرح در پلورالیسم رفت: مسئله ادراکات متفاوت و متعارض از امر قدسی. هیک عقیده دارد که حقیقتِ نومن به واسطه ذهنیت‌های متفاوت بشری درک و تجربه می‌شود که البته این ذهنیت‌ها هم خود به واسطه سنت‌های دینی مختلف شکل گرفته‌اند و هم - در سطحی دیگر - این سنت‌های دینی را شکل می‌دهند. هیک با استفاده از تمایز نومن و فنومن در معرفت‌شناسی کانت و انتقال آن از ساحت امور حسّی به تجربه دینی، چنین فرض می‌کند که یک الوهیت نومن وجود دارد که سرمنشأ همه تجربیات بشری از الوهیت قرار می‌گیرد. همچنین او بر این عقیده است که نقشی را که زمان در نظام کانتی ایفا می‌کند، قابل قیاس با نقش فرهنگ‌های مختلف در مدل پلورالیستی است. به گفته

۱. با توجه به این که هیک برای اشاره به حقیقت پدیداری از 'real' و برای اشاره به حقیقت نفس‌الامری از 'Real' استفاده می‌کند، در این مقاله نیز «حقیقت» برای 'real' و «حقیقت» (با حروف سیاه) برای 'Real' استفاده می‌شود.

هیک: «حقیقت الوهی را نمی‌توان به صورت مستقیم و به صورت فی‌نفسه^۱ مورد شناسایی قرار داد. اما وقتی افراد بشر خود را در قالب مواجهه من - تویی^۲ با آن مرتبط می‌سازند، آن را به صورت متشخص به تجربه درمی‌آورند. در واقع در شرایط وجود چنین رابطه‌ای، او متشخص است. از طرف دیگر وقتی افراد بشر با حقیقت در قالب یک آگاهی غیرمتشخص رابطه برقرار می‌کنند، او را به صورت غیرمتشخص تجربه می‌کنند و در این شرایط او نامتشخص است» (An Interpretation of Religion, 245).

به این ترتیب، ادعای هیک آن است که مدل پلورالیستی وی در عین حال که هسته‌ای حقیقت‌گرو - وجود حقیقت نفس‌الامری - را مورد توجه قرار می‌دهد، به ادراکات متفاوت از این حقیقت در ادیان مختلف نیز توجه دارد. اما اکنون سؤال این است که آیا نظریه هیک در رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده‌اش موفق بوده و آیا توانسته است به مبانی معرفتی خود وفادار بماند یا خیر؟ به نظر می‌رسد که مدل پلورالیستی هیک علاوه بر آن که با عقاید بنیادین بسیاری از ادیان در تضاد است، از یک ناسازگاری درونی نیز رنج می‌برد.

در این مقاله قصد آن است که کارآمدی مدل هیک را در خاستگاه اصلی آن مورد بررسی قرار دهیم و از ناسازگاری نهایی این نظریه در بستر اصلی‌اش پرده برداریم. به نظر می‌رسد که با صراحت بتوان اعلام کرد بستر اصلی تفکرات هیک سنت مسیحیت غرب است. بنابراین، مسئله مورد بحث در این تحقیق آن است که آیا نظریه کثرت‌گروانه جان هیک در بین هم‌قطاران غربی و مسیحی‌اش پذیرفته شده و قابل قبول است یا خیر؟ و آیا متالمان مسیحی حضور چنین دیدگاهی را در کنار عقاید راست‌کیشانه خویش تاب می‌آورند؟ همچنین به بررسی این امر خواهیم پرداخت که آیا این نظریه توانسته است بر مبانی اولیه خویش وفادار باقی بماند و یا مانند بسیاری دیگر از تئوری‌های فلسفی از نوعی ناسازگاری درونی رنج می‌برد؟

دسته بندی انتقادات وارد بر پلورالیسم هیک

مدل پورالیستی جان هیک، با توجه به این که از نظر فلسفی پیچیده‌ترین و منسجم‌ترین فرضیه‌ای است که تاکنون در باب کثرت‌گروی دینی ارائه شده است، مورد توجه

1. an sich

2. I-Thou encounter

متفکران بسیاری قرار گرفته و نقدهای بسیاری بر آن نوشته شده است که همین امر نشان‌دهنده اهمیت آن در دنیای متنوع کثرت‌گروی است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان انتقادات وارد بر مدل پلورالیسم دینی هیک را در سه دسته جای داد؛ دسته‌هایی که هرکدام قصد پاسخ‌گویی به یکی از سؤالات زیر را دارند: ۱- آیا این مدل کثرت‌گروانه است؟ ۲- آیا این مدل مسیحی است؟ ۳- آیا این مدل موفق بوده است؟

سؤال اول به این امر می‌پردازد که مدل به اصطلاح پورالیستی هیک، نه تنها منتج نتایج کثرت‌گروانه نمی‌شود، بلکه در عمل به یک‌دست‌کردن^۱ ادیان و در نهایت به تضعیف تنوع واقعی در دنیای ادیان جهان می‌انجامد.

سؤال دوم به انتقاداتی اشاره دارد که بیان می‌کنند مدل هیک از هرگونه پای‌بندی به مسیحیت و معانی تاریخی و اعتقادی آن به‌دور است. در این بخش، بیشتر، انتقادات الهیاتی درون سنت مسیحی مطرح می‌گردند.

سؤال سوم به این مسئله می‌پردازد که آیا مدل نوکانتی هیک در انتها توانسته است به مبانی اولیه‌اش وفادار بماند؟ و آیا توانسته است تفسیری توأمًا واقع‌گروانه و کثرت‌گروانه از مسئله تنوع ادیان ارائه دهد؟

۱- بررسی مدل هیک، به‌عنوان یک مدل پورالیستی

بخش عمده‌ای از انتقادات وارد بر مدل هیک، به مسئله نحوه رفتار این مدل با ادیان مختلف جهان اشاره دارد. هسته مرکزی همه این انتقادات این است که مدل به اصطلاح پورالیستی هیک، یک‌دست‌کردن ادیان را در دستور کار خود قرار داده است. مدل هیک برای حفظ کارآمدی و رسیدن به نتیجه مورد نظر باید تفاوت‌های مهم و بنیادین ادیان را به‌اموری کم/همیت و ظاهری فروکاهد، چراکه تنها در این صورت است که تفاوت‌های سازش‌ناپذیر ادیان می‌توانند در زیر چتر پلورالیسم دینی گرد آیند و با آنها به شیوه‌ای بی‌طرفانه رفتار شود. در تبیین این انتقاد به موارد ذیل اشاره می‌شود:

۱-۱ معیار نجات شناختی عامل یکدست کننده ادیان

برخی از منتقدان بن‌مایهٔ رستگاری و رهایی در مدل هیک را اصلی‌ترین عامل در پدید آمدن اثرات مونیستی^۱ در این فرضیه می‌دانند. این منتقدان بر این باورند که یکی از ناخوشایندترین پیامدهای معیار نجات‌شناسانهٔ هیک یک‌دست‌کردن تصوّراتی کاملاً متفاوت از رستگاری است که در ادیان مختلف وجود دارد. منتقدان بر این باورند که هیک برای مقابله با پیامدهای نسبی‌گروانه در فرضیهٔ کثرت‌گروانهٔ خود، به ناچار از معیار مونیستی نجات‌شناختی استفاده کرده و همهٔ ادیان را ملزم به پذیرش معیاری انحصاری می‌کند - رسیدن به رستگاری. تحت این شرایط، پر واضح است که او هرگز نتوانسته مدل پلورالیستی خود را به‌عنوان یک پلورالیسم حقیقی توسعه دهد، بلکه صرفاً یک نوع تفکر مونیستی با تفکر مونیستی دیگری جایگزین کرده است.

مارک هیم^۲ در اثر خود تحت عنوان رستگاری‌ها به بیان دیدگاه‌های خویش در باب واقعیت وجود تنوع ادیان پرداخته است و فصلی را نیز به بررسی نظرات هیک اختصاص داده است. پرسش اصلی او در این فصل این است که «چه چیزی در فرضیهٔ پلورالیستی کثرت‌گروانه نیست؟» (Salvations, 23). او پاسخ خود را در دو پیش‌فرض مطرح در فرضیهٔ هیک پیدا می‌کند. یکی از این پیش‌فرض‌ها^۳ آن است که: «اگر تحوّل حقیقی انسان‌ها در همهٔ سنّت‌های دینی به وقوع می‌پیوندد، پس در واقع یک فرآیند نجات‌بخشی یکسان در همهٔ آن‌ها رخ می‌دهد» (Ibid, 26).

هیم، که خود را یک شمول‌گرو پلورالیست^۴ می‌داند، در توضیح انتقاد خود به کثرت‌گروانه نبودن مدل پلورالیستی هیک می‌گوید که هیک بر این باور است که همهٔ ادیان جهان به‌ضرورت حقیقت یکسان و واحدی را به تصویر می‌کشند و، بنابراین، الوهیت‌های مورد پرستش در ادیان حالتی پدیداری دارند، نه حقیقی و واقعی؛ که این مسئله در تعارض آشکار با عقاید پیروان هر یک از سنّت‌های دینی قرار می‌گیرد.

۱. monistic. مونیسم در معنای عام به معنای صحیح دانستن تنها یک دسته از عقاید و افکار است و به همین دلیل در مقابل پلورالیسم قرار می‌گیرد.

2. Heim

۳. دومین پیش‌فرض اساسی که هیم آن‌را ناکثرت‌گروانه می‌داند آن است که ساحت حقیقت غایی تنها از یک عنصر نومنمی تشکیل شده است که هیک آن را «حقیقت» نامیده است (23).

4. Pluralistic inclusivist

متأسفانه هیک تمایل دارد الوهیتی را برگزیند که بی هیچ رقیبی در ورای همه الوهیت‌های مورد پرستش در ادیان قرار داشته باشد و در واقع حقیقت مد نظر او، بنا بر تعریف، همه گزینه‌های جایگزین و رقیب را حذف می‌کند و آن‌ها را به سطحی پایین‌تر، یعنی سطح پدیداری، می‌فرستد. مسئله دیگر آن‌که هیک برای آن‌که کارآمدی شیوه‌های مختلف دینی را به اثبات برساند، برای همه آن‌ها یک هدف انتزاعی واحد را در نظر گرفته است: رسیدن به رستگاری و تحوّل از خودمحوری به حقیقت‌محوری. اما به نظر می‌رسد که او نتوانسته توجیهی مناسب برای این مسئله ارائه دهد که چرا همه ادیان باید به ضرورت هدف مورد نظر او (یعنی رسیدن به رستگاری) را برآورده سازند؟ و نکته جالب‌تر آن‌که هیک ادعا دارد که او هدف مورد نظر در هر یک از سنت‌های دینی را بهتر از خود این سنت‌ها توصیف و تبیین می‌کند! (Ibid, 34-5).

۲-۱ دست کم گرفتن تعارضات اعتقادی ادیان

هرچند طرح و تدبیر هیک در جهت رفع تعارضات ادیان و تلاش در جهت ایجاد بستری مناسب برای زندگی مسالمت‌آمیز پیروان آن‌ها در کنار یکدیگر ستودنی است، به هر حال این تدبیر او دارای پیامدهای منطقی متعددی نیز بوده که نباید از آنها غافل شد. برای مثال، هیک با پدیداری دانستن الوهیت‌های مورد پرستش در ادیان، این ادیان را از داشتن هرگونه ادعای وحیانی محروم کرده و، به این ترتیب، عملاً بر خلاف جهت آنچه از ابتدا قصد آن را داشته حرکت کرده است؛ یعنی حذف واقع‌گرویی از دعاوی صدق ادیان. در واقع، هیک برای سازگار کردن ادیان با یکدیگر ناچار شده است دعاوی اعتقادی ادیان را به اموری صرفاً اسطوره‌ای و فاقد معنای ایجابی فروکاهد. این نگاه وی هرچند می‌تواند پیامدهای نجات‌شناختی مثبتی داشته باشد، هرگونه امکان داشتن معنایی محصل را از دعاوی صدق ادیان سلب می‌کند.

برخی از منتقدان بر جدی نگرفتن تفاوت‌های ادیان از جانب هیک بسیار پای می‌فروشند. آن‌ها حتی به این گفته هیوم^۱ استناد می‌کنند که «در موضوعات دینی، همه تفاوت‌ها تعارض‌اند» (An Inquiry..., 129). به عقیده آن‌ها اقدامات هیک چیزی جز

1. Hume

فرورفتن در ورطه نسبی‌گروی نیست. برای مثال، گریفت^۱ بر این باور است که اگر بخواهیم تفاوت‌های اعتقادی ادیان را به‌صورت جدی مورد توجه قرار دهیم یا به ورطه نسبی‌گروی خواهیم افتاد یا در دام ناسازگاری درونی. بر همین اساس به عقیده وی دیدگاه هیک «یک موضع‌گیری پیشینی است، موضعی که به داده‌های عملی‌ای که اجتماعات دینی به آن‌ها تصریح دارند بی‌توجه است» (Nature of Doctrine, 51).^۲

در بررسی این انتقاد باید به رابطه بین رستگاری و گزاره‌های اعتقادی ادیان توجه کرد. در واقع، پیروان سنت‌های دینی برخلاف نظر هیک، رسیدن به رستگاری را امری کاملاً مجزاً از پای‌بندی به عقاید دینی نمی‌دانند: «با توجه به این که هیک به موضوعات مرتبط با تعارض دعاوی اعتقادی ادیان نگاهی فلسفی دارد، این امر برای او به‌لحاظ دینی قضیه مرگ و زندگی نیست ... با وجود این، اکثر افراد متدین، مخصوصاً متدینان به سنت‌های توحیدی، یکی از اصلی‌ترین مقدمات هیک در ارائه فرضیه‌اش را زیر سؤال می‌برند، مقدمه‌ای که بر طبق آن عقاید محوری دینی و بحث از رستگاری دو امر جدای از هم‌اند. [به عقیده هیک،] عقاید دینی در بهترین حالت تنها... اموری جدای از رستگاری‌اند؛ البته اگر آن‌ها را مانع رستگاری ندانیم. چنین نگاه تحویل‌گروانه‌ای به عقاید دینی، در نظر بسیاری از متدینان بسیار مهلک و زیان‌بار است» (Eddy, 141).

شایان ذکر است که خود هیک نیز در برخی موارد به رابطه عمیق و حتی ناگسستنی عقاید دینی و رستگاری توجه دارد: «به نظر من دعاوی صدق و دعاوی رستگاری ادیان به‌شدت مرتبط با یکدیگرند و باید آن‌ها را به‌عنوان یک بسته واحد در نظر گرفت. محتوای ارزشمند این بسته و کالای انتقالی آن چیزی جز رستگاری و رهایی نیست؛ و بسته‌بندی و مشخصات فرستنده و گیرنده آن همان دعاوی اعتقادی است. بنابراین اعتقادات نقشی فرعی و در عین حال ضروری در انتقال پیام رستگاری دارند؛ همان‌طور که بسته‌بندی و درج مشخصات برای انتقال بسته‌های پستی عملی فرعی اما ضروری به حساب می‌آید» (Religious pluralism..., 193).

به‌رغم اظهارات فوق در بیان رابطه اجتناب‌ناپذیر بین رستگاری و دعاوی اعتقادی ادیان، هیک در بیشتر موارد دعاوی اعتقادی ادیان را به یک سلسله سؤالات

1. Griffith

۲. به نقل از: Interpretation of Religion, 360

پاسخ داده نشده و یا غیرقابل پاسخ فرومی کاهد^۱ و، به این ترتیب، انتظار و توقع هرگونه معنایی از آن‌ها را منتفی می‌داند؛ عملی که به شدت با اعتقادات راست‌کیشانه متدینان در تعارض قرار می‌گیرد.

۳-۱ تحریف در ماهیت ادیان

بسیاری از منتقدان نظریات هیک را به خاطر آن که درک ادیان از ماهیت خود را تحریف می‌کند، مورد انتقاد قرار می‌دهند. هیک در تفسیر دینی خود از دین ادعا دارد که به تفسیر ادیان می‌پردازد، اما منتقدان بر این باورند که این تفسیر او بیشتر حالتی تحویل‌گروانه دارد. هیک عقاید دردرساز ادیان را آزادانه به گونه‌ای تفسیر می‌کند که با تئوری خودش هماهنگ از آب درآید. او با توجه به این که تصورات بسیار متنوع ادیان از الوهیت را به اموری مبهم و تقریباً بی‌اهمیت و بی‌محتوا فرو می‌کاهد، در واقع سند محکومیت خود را در زمینه اتهام به تحویل‌گروی امضا کرده است.^۲

۴-۱ فرضیه پورالیستی هیک به عنوان یک دین رقیب

چالش دیگری که تفسیر کثرت‌گروانه هیک با آن مواجه است آن است که این تفسیر، تئوری او را به عنوان یک دین رقیب در کنار دیگر ادیان معرفی می‌کند. به بیان دقیق‌تر، وقتی که این تئوری را بپذیریم، آن دیگر تنها یک تئوری ساده درباره تفسیر دین نخواهد بود بلکه تفسیری خواهد بود که رقیب دیگر ادیان به حساب می‌آید و در رنگین‌کمان عقاید طیف رنگی جدیدی را به خود اختصاص خواهد داد.^۳

یکی از موضوعات مطرح در مورد این انتقاد آن است که آیا افراد می‌توانند در عین پذیرش نظریه پلورالیسم دینی، همچنان به دین خاص خود نیز وفادار و متعهد بمانند؟ پاسخ به این سؤال منفی است. زیرا هنگامی که فرد متدین درمی‌یابد که آموزه‌های مورد

۱. به نظر هیک دو دسته سؤالات اعتقادی وجود دارند: نخست سؤالات پاسخ داده نشده که آن دسته از سؤالاتی هستند که دارای پاسخی صحیح‌اند اما ما آن پاسخ را نمی‌دانیم (به خاطر نداشتن دانش و معرفت مورد نیاز آنها)، و دوم سؤالات غیرقابل پاسخ که ماهیتاً قابل مطرح کردن نیستند مگر به صورت راز (زیرا این دسته از سؤالات از مقولات فکر و زبانی بشر فراتر می‌روند).

۲. این اشکال به صورت‌های مختلفی تقریر شده است. برای نمونه نک: Smart; Clayton, 800-4.

۳. آقای اکبری در مقاله «نظریه کثرت‌گرایی جان هیک در بوتۀ نقد»، تحلیل دقیقی از این اشکال ارائه داده‌اند. نک: قیسات، پاییز ۸۴، صص ۷۷-۹۱.

اعتقاد او - از جمله، تصوّراتی که از الوهیت غایی در ذهن دارد - همگی در بهترین حالت تنها به لحاظ اسطوره‌شناختی می‌توانند صادق باشند، دیگر نمی‌توان از او توقع داشت که انتظارات سابق‌اش را از دین خود داشته باشد. دانستن این که یک حقیقت نومی رازآلود در پس همه تصوّرات جزئی و محدود از خدا یا امر مطلق وجود دارد، باعث خواهد شد بسیاری از متدینان ایمان خود نسبت به الوهیت غایی در سنت دینی خود را از دست بدهند.

چنین ملاحظاتی بسیاری را بر آن داشته که مدل هیک را نه تنها یک دین رقیب در کنار دیگر ادیان، بلکه حتی دینی انحصارطلب معرفی کنند. به نظر هیم «مدل هیک» مدلی تحویل‌گرو است که بر طبق آن معانی دینی صادق موجود در ادیان مختلف تحت‌الشعاع زبان استعاری قرار می‌گیرند. هیک اذعان دارد که صدق حقیقی دین... تنها در مدل او فراچنگ آمده است. او بر این باور است که ادیان مختلف با توجه به شرایط و حالت خاص خودشان به صورتی کورمال کورمال به سوی این حقیقت [که مد نظر اوست] پیش می‌روند» (30).

گفتنی است که هیک، علاوه بر انحصارگرایی، به شمول‌گرایی نیز متهم شده است و این به خاطر نوع رابطه و تفکرات او درباره طبیعت‌گروان است. «هیک ایمان سکولار مارکسیستی را به‌عنوان ایمانی که دارای ساختار نجات‌شناسانه است می‌داند و این ایمان را در چارچوب تعریف شباهت‌های خانوادگی دینی قرار می‌دهد. او کاملاً با این گفته موافق است که احتمالاً ملحدان توسط خداوند نجات پیدا می‌کنند، حتی اگر آن‌ها از وجود او آگاه نباشند. به نظر می‌رسد که هیک، مانند شمول‌گروان، افرادی را که دارای نگاه طبیعت‌گروانه هستند مذهب‌گرایانی گمنام^۱ معرفی می‌کند (Eddy, 145).

البته هیک به این انتقاد چنین پاسخ داده است که او صرفاً برای طبیعت‌گروان / احترام قائل است و این امر به‌خودی‌خود به این معنا نیست که باید عقاید آنها را صحیح بداند، و جالب‌تر آن که هیک چنین برخوردی را یک شمول‌گروای مناسب معرفی می‌کند (Problems in Philosophy of Religion, 83). به این استدلال هیک می‌توان چنین پاسخ گفت که اگر می‌توان طبیعت‌گروان را مذهب‌گرایانی گمنام به حساب آورد پس چرا پیروان یک دین خاص نتوانند در برابر پیروان دیگر ادیان چنین رفتاری داشته باشند و

برای مثال آنها را مسیحیان گمنام به حساب نیاورند؟ در واقع هیک با این استدلال خویش شمول‌گروی را روی کرد مناسب معرفی کرده است، نه پلورالیسم را.

۵-۱ پلورالیسم هیک مانعی بر سر راه گفت‌وگوی ادیان

هدف اصلی هیک در ارائه نظریه پلورالیستی‌اش این بود که پیروان ادیان را به یکدیگر نزدیک، و راه را برای گفتگوی بین‌الادیانی هموار کند. اما جالب است که برخی از منتقدان مدل هیک را در عمل مانعی در راه رسیدن به این هدف می‌بینند. به عقیده ایشان مدل هیک خواهان آن است که پیروان هر یک از ادیان پیش از آمدن سر میز مذاکره، اعتقادات سخت‌گیرانه خود را تعدیل و تا حدی منعطف کنند تا در تضاد با اعتقادات دیگر ادیان قرار نگیرند و، به این ترتیب، امکان یک گفت‌وگوی سالم و حقیقی (که طرفین باید بر سر عقاید خود گفت‌وگو کنند) از همان ابتدا از بین می‌رود، چراکه شرط پیشینی پلورالیسم معامله بر سر ماهیت اصلی ادیان یعنی فهم درون‌دینی آن‌ها از آموزه‌های اعتقادی خود است. اما باید بدانیم شرط اصلی یک گفت‌وگوی صحیح بین‌الادیانی این نیست که ارزش‌ها و اعتقادات مطرح در ادیان را کنار بگذاریم، بلکه شرط اصلی چنین گفت‌وگویی آن است که به‌صورتی فعال درباره این ارزش‌ها و عقاید با یکدیگر به دیالوگ و گفت‌وگو بپردازیم و سوء برداشت‌های احتمالی را مرتفع سازیم. به هر حال، هیک باز هم با نگاهی انحصارگرو توقع دارد که ادیان حتی پیش از ورود به گفت‌وگو اعتقادات سنتی و دعاوی صدق خود را پشت در سالن گفت‌وگو رها کنند: «این [توقع هیک] بدان معناست که ادیان یا باید خارج از میز گفت‌وگو بایستند و یا تنها چیزهایی را در این گفت‌وگو مطرح کنند که نسبت به آنچه خود حقیقت کامل می‌دانند، کم‌اهمیت‌تر باشد... اما چرا گفت‌وگو باید این امکان را از بین ببرد که هر اجتماعی در فضایی باز و منصفانه بتواند نظرات خود را مطرح کند؟» (Levenson, 564).

به این ترتیب، پر واضح است که اگر هیک هم‌چنان ارتقای گفت‌وگوی ادیان با یکدیگر را هدف پروژه پلورالیستی خود می‌داند باید به این انتقاد توجه ویژه‌ای داشته باشد و پاسخ مناسبی را برای آن تدارک ببیند.

۲- بررسی مدل هیک به‌عنوان یک مدل مسیحی

پس از طرح انتقاداتی که کثرت‌گروی مدل پلورالیستی هیک را هدف قرار داده بود، اکنون نوبت به آن می‌رسد که سازگاری این مدل را با سنت دینی مسیحی مورد بررسی

قرار دهیم. بررسی کارآمدی پلورالیسم هیک در سنت مسیحی زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که به این نکته توجه داشته باشیم که بسیاری از منتقدانی که خارج از سنت مسیحی قرار دارند، بستر اجرای فرضیه پلورالیستی هیک را تنها سنت مسیحیت غربی دانسته و امکان تسری مدل هیک به دیگر جوامع را نفی می‌کنند. این منتقدان حتی در سطحی بالاتر خاستگاه شکل‌گیری چنین فرضیه‌ای را نیز محدود به سنت مسیحیت غرب کرده و از ابتدا لزوم ارائه چنین نظریات کثرت‌گروانه‌ای را در دیگر سنت‌ها، مثلاً در سنت اسلامی، منتفی می‌دانند.

توجه به این نکته بسیار ضروری است که طرح انتقاداتی از درون سنت مسیحی بر مدل پلورالیستی هیک، به هیچ وجه به معنای آن نیست که این انتقادات استدلال‌هایی غیرقابل‌خنده‌اند و این مقاله با آن‌ها هم‌رأی است، بلکه بی‌شک این استدلال‌ها در تحلیل‌های برون‌دینی با چالش‌های فلسفی و تاریخی بسیاری مواجه خواهند شد. به هر حال، انبوه انتقادات وارد بر تفکرات هیک نشان می‌دهد که اکثر منتقدان نوع خاص تفسیر وی از آموزه‌ها و عقاید مسیحی را مورد حمله قرار داده‌اند و بویژه بر این باورند که انکار هستی‌شناختی الوهیت مسیح، که از لوازم و ضروریات پلورالیسم دینی هیک است، را در چارچوب الاهیات مسیحی نمی‌توان تاب آورد.

۱-۲ ناکارآمدی انتقادات انجیلی هیک

هیک همواره دو انتقاد اساسی را متوجه الاهیات سنتی و متداول مسیحی می‌کند: ۱- عیسای تاریخی هرگز تعلیم نداده است که دارای ماهیت الوهی است؛ ۲- با ریشه‌یابی اسطوره الوهیت مسیح می‌توان سرآغاز این اسطوره را در قرون اولیه کلیسا پیدا کرد. الاهی‌دانان مسیحی، در پاسخ به این دو انتقاد هیک به مسیح‌شناسی متداول، می‌گویند: «وابستگی غیرانتقادی هیک به روش‌شناسی تاریخی - انتقادی دوران مدرن او را بر آن داشته است تا برخی از عقاید بنیادین الاهیات مسیحی را کنار بگذارد؛ از جمله عقیده به وثاقت کتاب مقدس... انتقاد هیک به او این اجازه را نمی‌دهد که درک صحیحی از مفهوم وحی و مکاشفه داشته باشد؛ مفهومی که هویت حقیقی مسیح در پرتو آن معنای خود را باز می‌نماید. ... هیک [به خاطر تفکر پلورالیستی‌اش] چنین تصمیم گرفته که برخی از گزاره‌های کتاب مقدس که به شناسایی مسیح در کنار خدای یهوه اشاره دارند را نادیده بیانگارد» (Eddy, 150).

هم‌چنین برخی از الاهی‌دانان مسیحی به این نکته اشاره می‌کنند که اگر عیسی خود تعلیم نداده بود که دارای ماهیتی الوهی است، پس چگونه در طول تنها یک قرن پس‌از به صلیب کشیده شدن‌اش، این باور چنین سریع در جامعه کلیسا نشر و گسترش پیدا کرد؟! (Loghlin, 190).

هم‌چنین به مسئله اسطوره‌ای دانستن تجسد نزد هیک می‌توان چنین پاسخ گفت که اگر الوهیت مسیح به بهانه این‌که به فاصله یک قرن پس‌از وی مطرح شده است، صحیح نیست، پس به طریق اولی اسطوره‌ای دانستن تجسد که قرن‌ها پس از حیات مسیح مطرح شده است، نیز پذیرفتنی نیست.

۲-۲ بی‌معنایی انکار تجسد

ادعای هیک در این مورد که اتخاذ معنای حقیقی و تحت‌اللفظی برای تجسد به بی‌معنایی و خودمتناقض بودن این آموزه می‌انجامد نیز از سیل انتقادات مصون نمانده است. بسیاری این ادعای هیک را حتی با تفکرات فلسفی خود او در زمینه نامکشوف بودن حقیقت فی‌نفسه در تعارض می‌بینند: «برای بیان این ادعا که آموزه تجسد مسیح آشکارا بی‌معنا و خودمتناقض است، هیک باید معرفت کافی از شرایط خدا بودن و شرایط انسان بودن داشته باشد. اما حتی امکان دسترسی به چنین سطحی از معرفت، حتی به صورت تلویحی، نیز بسیار تردید آمیز می‌نماید.» (Ibid, 197).

این اشکالی است که حتی در خارج از سنت مسیحی نیز قابل‌درک خواهد بود. درک ماهیت انسان و خداوند و هم‌چنین تفاوت بین آن‌ها برای بشر زمینی بسیار دور از دسترس و حتی دست‌نیافتنی است. الوهیت غالباً بیش‌از آنچه ما تصور می‌کنیم رازآلود است و درباره ماهیت انسانی نیز هیچ اجماعی در بین متفکران دیده نمی‌شود. به همین منظور، می‌توان گفت که معنای تجسد بیش‌از آن‌که به لحاظ فلسفی برای هیک دردسرساز باشد (یعنی بیش‌از آن‌که تعارض موجود در معنای تحت‌اللفظی تجسد برای هیک حائز اهمیت باشد)، الزامات نجات‌شناختی آن است که باعث شده هیک چنین آموزه‌ای را اسطوره بخواند. هیک به‌خوبی آگاه است که با قائل شدن به معنایی حقیقی برای آموزه تجسد، نیل به رستگاری تنها در درون سنت مسیحی و به‌واسطه خون مسیح دست‌یافتنی خواهد بود و در این صورت نیز بخش اعظمی از جمعیت جهان از رسیدن به رستگاری نهایی محروم خواهند ماند.

به این ترتیب، هیک بیش از آن که به لحاظ فلسفی به تعارض ذاتی موجود در این آموزه منتقد باشد، به لحاظ اخلاقی با استلزامات منطقی آن مخالف است و به همین دلیل برای پیشبرد اهداف کثرت‌گروانه خود ناگزیر از آن است که این آموزه را صرفاً یک اسطوره بنامد.

۲-۳- تعصب پیشینی در مقابل آموزه تجسد

در سیر تفکرات هیک نکته‌ای جالب وجود دارد: به جای آن که نتایج حاصل از مسیح‌شناسی او را به سمت روی‌کرد پلورالیستی سوق دهد، جریان برعکس است و این مدل پلورالیستی است که او را واداشته است در مسیح‌شناسی سنتی خویش تغییراتی بنیادین پدید آورد. در واقع، مسیح‌شناسی خاص هیک صرفاً یک قضاوت پیشینی است که قصد دارد زمینه را برای پذیرش مدل پلورالیستی آماده‌تر کند. هیک تمایل دارد که بیان کند مسیح‌شناسی او اولاً بر پایه توجیحات تاریخی (این که مسیح تعلیم نداده است که او خداست) و ثانیاً بر پایه توجیحات الاهیاتی (این که تجسد کاملاً بی‌معناست) قرار دارد. اما به نظر می‌رسد که چنین تحلیلی تنها نوعی دلیل تراشی^۱ برای آن چیزی است که هیک برای روی‌کرد پلورالیستی خود به آن نیاز دارد. برای هیک باور به تثلیث و تجسد همه چیز را در فرضیه پلورالیستی تباه خواهد کرد. بنابراین، تلاش در جهت خلاصی از بند تجسد بیش از آن که بر پایه شواهد تاریخی استوار باشد، از پیش بر پایه تفکرات [پلورالیستی] هیک بنا نهاده شده است. پس به راحتی می‌توان اعلام کرد که تعصب علیه تجسد لازمه ورود به زمین بازی کثرت‌گروی است. خود هیک نیز بارها بیان کرده است که اگر آموزه تجسد در معنای کلاسیک آن صحت داشته باشد، مدل پلورالیستی او محکوم به نابودی خواهد بود. او خود نیز تصریح دارد که اگر مسیح حقیقتاً پسر خدا باشد، تنها راه رسیدن به رستگاری ایمان مسیحی خواهد بود (Jesus and World Religion, 180).

۳- بررسی کارآمدی مدل هیک در رسیدن به اهداف مورد نظر

در این قسمت سومین دسته از سؤالات منتقدان درباره مدل پلورالیستی جان هیک را مورد بررسی قرار خواهیم داد. پس از بیان نظریات منتقدان در باره پلورالیستی و

1. rationalization

مسیحی بودن این مدل، اکنون نوبت پاسخ‌گویی به این سؤال می‌رسد که آیا مدل نوکانتی هیک توانسته راه حل مناسبی برای حل مسئله تعارض دعاوی صدق ادیان ارائه دهد و آیا در حل این تعارض مؤثر عمل کرده است یا خیر؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤال ابتدا نشان داده خواهد شد که مدل نوکانتی هیک ناگزیر در دام ناواقع‌گروی گرفتار خواهد آمد و سپس استدلال خواهد شد که تنها راه رهایی هیک از ناواقع‌گروی گرایش پنهان او به سمت ادیان توحیدی خواهد بود. اگر استدلالات فوق قانع‌کننده باشند به نظر می‌رسد که در انتها هیک با یک انتقاد دو وجهی مواجه خواهد شد که هر کدام از طرفین آن را که برگزیند به ناچار در دام آن چیزی خواهد افتاد که از ابتدا فرضیه پلورالیستی خود را برای اجتناب از آن ارائه داده بود. همان‌طور که پیشتر بیان شد هدف اصلی هیک از ارائه تفسیر پلورالیستی از مسئله تکثر ادیان دفاع از واقع‌گروی دینی بر پایه اتخاذ روی‌کردی بی‌طرفانه (کثرت‌گروانه) بوده است. به نظر می‌رسد که هیک برای تحصیل هر کدام از دو هدف فوق ناچار است دیگری را زیر پا بگذارد. با همین توضیحات مختصر روشن می‌شود که این بخش از انتقادات را می‌توان به مثابه تیر خلاصی دانست که بر مدل پلورالیسم دینی هیک وارد می‌شود.

۳-۱- تمایلات ناواقع‌گروانه در مدل نوکانتی هیک

جان هیک با ارائه مدل نوکانتی تلاش کرده تا با حفظ هسته‌ای واقع‌گروانه، تفسیری پلورالیستی از دین ارائه دهد. او با بهره‌گیری از تمایز نومن و فنومن در معرفت‌شناسی کانت و تسری آن به ساحت دین در معرفت‌شناسی پلورالیستی خودش، میان حقیقت غایی و الوهیت‌های مورد پرستش در ادیان تمایز قائل شده است. اما استفاده هیک از معرفت‌شناسی کانت نه تنها باعث شده انتقادات وارد بر معرفت‌شناسی کانتی بر مدل او نیز وارد باشند، بلکه به خاطر نوع استفاده‌اش از تفکرات کانت و ارائه تغییراتی در آنها حتی باعث هرچه پررنگ‌تر شدن این انتقادات نیز گردیده است. از این بین می‌توان به ذهن‌گرایی مدل هیک که بسیار افراطی‌تر از مدل کانت است اشاره کرد.

هیک مدل پلورالیستی خود را در حالتی ناستوار بر معرفت‌شناسی کانت استوار کرده است. او اصول معرفت‌شناسی کانت را اقتباس کرده ولی با انتقال آن‌ها از ساحت امور حسی به تجربه دینی، گاه و بی‌گاه خط فکری خود را از او جدا کرده است. اما این جداسازی خطوط فکری چندان هم به نفع هیک تمام نشده، زیرا تنها به پررنگ‌تر شدن

انتقادات علیه وی منجر گردیده است. تغییر کلی برنامه کانت از ساحت تجارب حسی به تجارب دینی تنها یک حرکت غیرکانتی نیست، بلکه این امر تغییر به سمت ساحتی از تجربه است که در آن توافق آرا به حداقل رسیده و امکان کنترل عمل‌گروانه نیز تا حد زیادی از بین می‌رود. بنابراین، می‌توان از ابتدا انتظار داشت که پروژه دینی هیک، حتی خارج از سیر تفکرات کانت نیز در معرض اتهام ذهن‌گروی^۱ قرار داشته باشد. در واقع، هیک با استفاده گاه و بی‌گاه خود از تفکرات کانت نه تنها دامنه انتقادات وارد بر مدل خود را تنگ‌تر نکرده، بلکه بر شدت این انتقادات نیز افزوده است.

۲-۳ تشدید ذهن‌گروی در قرائت‌های فراکانتی

هیک در استناد خویش به معرفت‌شناسی کانتی به مفاهیم مطرح در این معرفت‌شناسی اکتفا نکرد و عملاً فراتر از کانت از معرفت‌شناسی او بهره گرفت. ویلیام فورگیه^۲ (244) به درستی بیان می‌دارد که قرائت‌های فراکانتی^۳ از تجربه دینی نه تنها از انتساب انتقادات کانتی ممانعت نمی‌کنند بلکه حتی باعث هرچه پررنگ‌تر شدن این انتقادات، به‌ویژه انتقاد ذهن‌گروی، می‌شوند.^۴ در اثبات ذهن‌گروی حداکثری هیک و نهایتاً انتساب ناواقع‌گروی^۵ به او به دو نکته اشاره می‌شود. نخست آن‌که: مقولات کانت - به‌عنوان معرفتی پیشینی - ماهیتاً ضروری و جهان‌شمول‌اند و در مورد همه انسان‌ها و در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها قابل اطلاق‌اند. اما مقولات مد نظر هیک کاملاً وابسته به فرهنگ و به‌طور ماهوی مشروط‌اند (Eddy, 172).

البته هیک به این انتقاد چنین پاسخ داده است که با توجه به این‌که او ساحت مطرح در معرفت‌شناسی کانت را از امور حسی به امور دینی تغییر داده، پس این انتقاد بر او وارد نیست (An Interpretation of Religion, 244). اما به نظر می‌رسد که هیک محتوای اصلی انتقاد را، که به ذهن‌گروی حداکثری او اشاره دارد، نادیده انگاشته است.

1. Subjectivism
2. Forgie
3. hyper-Kantian readings

۴. گفتنی است فورگیه در مقاله خود هیچ نامی از هیک نبرده است.

۵. Non-realism؛ دیدگاهی که بر اساس آن عقاید دینی نتیجه ذهنیت و یا توهمات انسان‌هاست و در خارج محکی مشخصی ندارند.

این انتقاد بیان می‌دارد که اگر معرفت‌شناسی کانت را با همه جهان‌شمولی‌اش ذهن‌گرو بدانیم، مدل نوکانتی هیک به واسطه عدم جهان‌شمولی آن به طریق اولی به ذهن‌گروی متهم خواهد بود. حال اگر از تفاوت‌های موجود در سطح بین‌الادیانی عبور کنیم، به این نکته برخورد خواهیم کرد که حتی در یک دین واحد نیز تصورات متفاوتی از یک مفهوم دینی مشخص وجود دارد که این امر کار را برای هیک باز هم سخت‌تر خواهد کرد.

دومین استدلال در استناد ذهن‌گروی به مدل نوکانتی هیک آن است که در معرفت‌شناسی کانت این مقولات هستند که تجربیات را شکل می‌دهند و به همین دلیل مطمئن هستیم که تجربیات صورت^۱ مشخصی خواهند داشت، و مقولات به‌خودی‌خود درون‌مایه^۲ تجربه را متعین نخواهند کرد. این در حالی است که در مدل‌های فراکانتی، مقولات در محتوای پدیداری تجربه نیز دخالت می‌کنند (و البته وقتی که از مدل نوکانتی هیک صحبت می‌کنیم این دخالت بسیار چشم‌گیر خواهد بود). این تحریف فراکانتی باعث می‌شود مقولات دینی، که توسط نظام فرهنگی-دینی خاصی صورت‌بندی شده‌اند - بتوانند هم در صورت و هم در درون‌مایه تجربه دینی دخالت کنند. و به همین دلیل، ناچاریم بپرسیم که در عمل چه تفاوتی می‌توان بین مدل ساختارگرو نوکانتی هیک با مدل‌های ناواقع‌گرو و تحویل‌گرو قائل شد؟

۳-۳ حقیقت غایی: بیانی اسطوره‌شناختی

بیان شد که هیک برای فرار از نسبی‌گروی ناچار است در پروژه‌ای که خود نام آن را دفاع از واقع‌گروی دینی می‌گذارد از وجود تنها یک حقیقت فی‌نفسه سخن به میان آورد. اما این ادعای او که همه الوهیت‌های مورد پرستش در همه ادیان به‌ضرورت تنها با یک حقیقت فی‌نفسه در ارتباط‌اند، پذیرفتنی نیست. در واقع، بهانه لازم جهت بی‌اعتمادی به پروژه پلورالیسم دینی را خود هیک در اختیار ما قرار داده است. برپایه مباحث اسطوره‌شناختی هیک، استناد هرگونه معنای حقیقی از دعاوی صدق ادیان سلب می‌شود بدون آن که هیچ خللی در محتوای اصلی آن‌ها پدید آید. اما این ادعای هیک یک تیغ دولبه است و می‌توان آن‌ها را علیه خود او نیز به‌کار برد. پال‌ادی این

1. form

2. Content

انتقاد را به این صورت مطرح می‌کند: «وقتی هیک همه اعتقادات دینی را از پایگاه‌های واقع‌گروانه سنتی‌شان جدا می‌کند (مانند سلب معنای حقیقی از تجسد، تثلیث، و حتی اصل وجودشناختی خدای مشخص)، چرا برای این ادعا که [همه ادیان] تنها یک حقیقت واحد را تجربه می‌کنند، معنایی اسطوره‌ای و غیر حقیقی قائل نشویم؟ در واقع، با توجه به نظام فکری هیک، اعتقاد به وجود تنها یک حقیقت غایی را در بهترین حالت می‌توان عقیده‌ای اسطوره‌ای در مقابل حقیقت غایی در نظر گرفت» (Eddy, 185).

۴-۳ گرایش‌های توحیدی در مدل نوکانتی هیک

هدف ابتدایی مدل نوکانتی هیک، ارائه‌ی طرحی بوده است که در آن همه ادیان از جایگاهی برابر در کنار یکدیگر برخوردار باشند و هیچ ارجحیتی در بین آن‌ها رسوخ نکند. به‌رغم تلاش بی‌وقفه هیک در جهت نیل به این هدف، او همواره با این اتهام مواجه بوده که به سمت ادیان توحیدی گرایش داشته است. در واقع، فرضیه نوکانتی هیک که در آن حضور تنها یک الوهیت فی‌نفسه مفروض گرفته می‌شود و هدف ادیان بر طبق آن رسیدن به رستگاری نهایی است هماهنگی آشکاری با مفاهیم مطرح در ادیان دارای خدای مشخص دارد.

هیک همواره جهان را به‌لحاظ دینی دارای ابهام می‌دانسته و یکی از عوامل دخیل در این امر را وجود فاصله معرفتی^۱ بین انسان و خداوند می‌دیده است؛ فاصله‌ای که باعث می‌شود انسانها بتوانند با اختیار خود - و نه از روی الزام منطقی و طبیعی - به عشق خداوند پاسخی مثبت دهند. نکته اصلی موجود در این نوع نگاه به جهان و رابطه انسان با خدا، حضور خدایی مشخص است که موجوداتی مختار را خلق کرده و آن‌ها را به سمت رابطه با خود ترغیب و تشویق می‌کند: «این‌که خداوند خود را به‌صورت غیرمستقیم مکشوف می‌سازد... به دلیل آن است که تنها در این صورت ممکن است شرایط لازم برای رابطه‌ای شخصی بین انسان و خداوند شکل بگیرد» (Hick, *Faith and Knowledge*, 184).

چارچوب منطقی این نوع نگاه هیک به رابطه انسان با خدا همواره در تفکرات او وجود داشته، هرچند گاهی از سطح بیرونی و ظاهری به سطح زیرین و پنهانی انتقال

1. Epistemic distance

پیدا کرده است. اگرچه هیک پس از اتخاذ روی کرد نوکانتی دیگر به صورت مستقیم از فاصله معرفتی انسان با خداوند و رابطه شخصی با او سخن نمی گوید، اما این مفاهیم هم چنان در نوشته های او، هر چند به صورت تلویحی، خودنمایی می کنند: «رابطه ما با محیط غایی ای که ادیان از آن سخن می گویند به طور محسوسی متفاوت است [از رابطه ما با محیط فیزیکی اطرافیان] ... ما آن گونه که ناگزیر از شناخت و رابطه با محیط فیزیکی اطرافمان هستیم، در مورد شناخت و رابطه با امر متعالی مجبور نیستیم» (Disputed Questions in Theology, 31).

با توجه به این که امکان برقراری رابطه شخصی با الوهیت تنها در ادیان دارای خدای مشخص میسر است، به راحتی می توان ادعا کرد که پیش فرض های موجود در مدل هیک صرفاً آشکارکننده التزام پنهان وی به یکتاپرستی اند. نکته مهم آن است مشخصه های توحیدی مندرج در گفته های هیک تنها به خاطر نوع خاص بیان او از مسائل مورد نظرش نیست، بلکه این مشخصه ها شالوده و منطق فرضیه هیک را فراهم می آورند.

نتیجه

با توجه به مباحث بیان شده به نظر می رسد که مدل پلورالیسم دینی جان هیک با تعارض درونی آشکاری دست به گریبان است و هر چند هیک همواره سعی داشته که به انتقادات منتقدان پاسخ دهد، فرضیه و مدل پلورالیستی او با برخی چالش های بنیادین روبه رو است که تلاش برای رهایی از برخی از آن ها، او را به دام برخی دیگر خواهند کشاند. مدل هیک به رغم ظاهر کثرت گروانه خود، در عمل به معنای حقیقی تکثرگروی خیانت کرده و هر چه او بیشتر سعی کرده تا با بهره گیری از معرفت شناسی کانت از این دسته از انتقادات فاصله بگیرد، به دام انتقاد جدی تری، یعنی ناواقع گروی نزدیک تر شده است.

بیان شد که هیک در مواجهه با واقعیت وجود تکثر ادیان جهان قصد داشته در ابتدا در مقابل چالش های طبیعت گروان از واقع گروی دینی دفاع کند و سپس در مقابل دیدگاه های انحصارگروانه و شمول گروانه به دفاع از پلورالیسم دینی بپردازد. اما می توان گفت که او برای رسیدن به هر یک از این اهداف ناچار است دیگری را قربانی کند و

نمی‌توان انتظار داشت که مدل پلورالیسم دینی او واقع‌گرویی و کثرت‌گرویی را یک‌جا در کنار هم جمع کند.

فهرست منابع

1. Alston, William P. *Perceiving God: the Epistemology of Religious Experience*. Ithaca: Cornell University Press, 1991
2. Clayton, John, 'Review of an Interpretation of Religion', *Journal of Theological Studies*, 43(1992), pp. 800-804.
3. Dan R. Stiver, *The Philosophy of Religious Language*, Black Well, 1966.
4. Eddy, Paul Rhodes, 'Religious Pluralism and the Divine: Another Look at John Hick's Neo-Kantian Proposal', *Religious Studies* 30 (1994): 467-78.
5. -----, *John Hick's Pluralist Philosophy of World Religion*, Ashgate, 2002
6. Forgie, William, 'Hyper-Kantianism in Recent Discussions of Mystical Experience', *Religious Studies* 21 (1985): 205-18
7. Heim, S. Mark, *Salvation: Truth and Difference in Religion*, Maryknoll, N.Y.: Orbis, 1995.
8. Hick, John, *An Interpretation of Religion: Human responses to the Transcendent*. New Haven: Yale University Press, 1989.
9. -----, *A Christian Theology of Religious: The Rainbow of Faiths*, Louisville, key.: Westminster/John Knox, 1995.
10. -----, *An Autobiography*, One World Publication, 2005.
11. -----, *Disputed Questions in Theology and the Philosophy of Religion*, New Haven: Yale University press, 1993.
12. -----, *Evil and the God of Love*, London: Macmillan, 1966. Reprint, London: Collins-Fontana, 1968.
13. -----, *Faith and Knowledge: A Modern Introduction to the Problem of Religious Knowledge*, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1957. Revised ed., 1966. Reprint, London: Collins-Fontana, 1974.
14. Ibid, *God and the Universe of Faiths*, 2nd ed. London: Macmillan, 1973. Reprint, London: Collins-Fontana, 1977.
15. Ibid, *Argument for the Existence of God*, London: Macmillan, 1970

16. Ibid, *Philosophy of Religion*, 4thed. Englewood Cliffs, N.J.:Prentice-Hall, Inc., 1990.
17. Ibid, *Problems of Religious Pluralism*, New York: St. Martin's, 1985.
18. Ibid, *Religious Pluralism and the Divine: A Response to Paul Eddy*, in *Religious Studies* 31 (1995): 417-20.
19. Hume, David. *An Inquiry Concerning Human Understanding*. Edited by Charles W. Hendel. Indianapolis: Bobs Merrill, 1955 [1748]
20. Levenson, Jon, 'Must We Accept Others Self- Understanding?', *Journal of Religion*, 71, 1991
21. Loghlin, 'Squars and Circles', *Problems in the Philosophy of Religion: Critical Studies in the Work of John Hick*, St. Martin's, 1991
22. Row, William, 'Religious Pluralism', *Religious Studies* 35, 1999.
23. Schleiermacher, Friedrich. *On Religion: Speeches to Its Cultured Despisers*. Translated by Richard Crouter. New York: Cambridge University Press, 1988.
24. Smart, Ninian, *God, Truth, and Reality: Essays in Honor of John Hick*, Edited by Arvind Sharm. New York: St. Martin's, 1993.